**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011215**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

قبل از اینکه بحثی که دیروز شروع کردیم ادامه بدم، یک بحث آقای هاشمی اینجا دارند به نظرم رسید آن را مقدمتا طرح می کردیم بهتر بود: اگر روایات خاصه در مسئله نباشد اقتضای عمومات چی بود آقای هاشمی می فرمایند بعضی با توجه به آیه خذ من اموالهم صدقة و گفتند که اینها ظاهرش این است که زکات به عین شخصی تعلق می گیرد مال انصراف دارد به عین شخصی بنابراین در دین نباید زکات باشد ایشان می گوید که مال اعم است و اختصاص ندارد در خذ من اموالهم صدقه می گویند تعبیر خذ آمده قرینه بر این نیست که اختصاص به اعیان داشته باشد کلی فی الذمه را شامل نشود چون ارشاد است و وقتی ارشاد شد می خواهد بگوید که در اموال شما زکات است این اطلاق دارد چه عین شخصی باشد چه اموالی که کلی فی الذمه باشد این محصّل فرمایش آقای هاشمی.

مرحوم شیخ در لابلای بحث دیروز که بیان کردم یک عبارتی دارد که شاید از آن عبارت بتوان استفاده کرد که ایشان می خواهد در این مقام صحبت کند ایشان یکی از مرجحات حمل روایات دال بر ثبوت خمس در دینی که مقدور بر اخذ است براستحبات را این دانستند که «و موافقتها للأخبار الكثيرة الظاهرة في أنّ الزكاة إنّما وضعت على الأعيان الخارجية من الأموال» مرحوم حاج آقا رضا همدانی در مصباح الفقیه این را توضیح داده «هذا، مع أن ارتكاب التأويل في تلك الأخبار بالحمل على الاستحباب في حدّ ذاته، أهون من ارتكاب التخصيص و التأويل في العمومات النافية للزكاة على الدّين، و غيرها من الروايات الظاهرة في اختصاص موجبات الزكاة بالأعيان الخارجيّة المندرجة تحت مسمّيات الأجناس الزكويّة حقيقة ...» این مطالب مرحوم شیخ و حاج آقا رضا شاید تاسیس یک اصل هم باشد چون می خواهند بگویند روایات حاصره، (به قید حاصره عنایت دارم) در زکات ظهور دارد که در اعیان است بنابراین اصل اولی این است که زکات در دین نباشد بنابراین او روایاتی که زکات در دین را ثابت می کند کأنه خلاف اصل است گویا اینجوری می خواهند ترجیح بدهند یعنی ترجیح به مخالفت اصل. یکی از مرجحات این باشد که موافق اصل است. حالا به نظر می رسد که این مطلبی که ما از عبارت مرحوم شیخ استفاده کردیم خیلی دقیق تر از مطلبی است که در کلام آقای هاشمی است.

آنهایی که به خذ من اموالهم صدقه نمسک کردند برای اینکه بگویند زکات فقط در اعیان است آن هم اشتباه است آن طرف هم استدلال آقای هاشمی هم ناتمام است. آنها که گفتند مراد از اموال ، اعیان است فرض کنید همه مطالب درست، این روایت (آیه) می گوید در اعیان زکات است حالا یا ذاتا بگوییم مال منصرف به عین است یا به قرینه خذ ، مفهوم که ندارد آن روایت دیگر می گوید که در دیون هم زکات است. بنابراین این مجرد خذ من اموالهم صدقة حصر که نکرده که تمام زکاتها را می خواهد بگوید خیلی مهم نیست مهم ادله حاصله است مهم روایاتی است که حصر کرده زکات را در اجناس تسعه و مثلا بگوییم اجناس تسعه ظهور در اعیان دارد حالا عرض کردم آن خیلی ظهور روشنی هم ندارد ولی اگر بخواهیم استدلالی اقامه کنیم در آنها باید اقامه کنیم و الا آیه خذ من اموالهم صدقه حصر ازش استفاده نمی شود.

اما مطلبی که آقای هاشمی مطرح می کنند که خذ من اموالهم صدقه ایشان هم خذ من اموالهم صدقه را مطرح کرده هم روایات را که عرض کردم بهتر فقط روایات، آن هم فقط روایات حاصره را طرح می کرد اما خود خذ من اموالهم صدقه به درد اینجا نمی خورد به چند جهت اولا ایه شریفه اصلا شأن نزول آن چیه و مرجع ضمیر اموالهم چی است؛ مرجع ضمیر اموالهم چی است چون آیات قبلش در سوره توبه این است که چند گروه را ذکر کرده:

وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ ۖ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ۖ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ ۖ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ۚ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ\*وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ\*خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ ۖ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ\*

اگر ما باشیم و این آیه ظاهرش این است که به آن گروه اخیر بر می گردد و مرجع ضمیر هم « وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ » است در شأن نزول آیه بحث های مفصلی شده یکی از چیزهایی که در شأن نزول آیه آمده این است عبارت تفسیر طبری را بخوانم از طریق ابن عباس آن داستان ابو لبابه را نقل کرده که از جنگ به خاطر اموالی که داشتند خودداری کردند نرفتند جنگ بعد خودشان را به ستون مسجد بستند سه نفری که بودند (ابو لبابة بن عبد المنذر و اوس بن ثعلبه و وداعة بن حزام الانصارى) بعد که پیغمبر ص آمد و اینها را آزاد کرد می گوید جاووا بأموالهم یعنی ابو لبابه و اصحابه حین اطلقوا (پیامبر اینها را آزاد کرد) فقالوا یا رسول الله هذه اموالنا فتصدق بها عنا پیامبر ص فرمود که من هنوز مامور به این نیستم که از اموال شما چیزی بگیرم بعد آیه نازل شد که خذ من اموالهم صدقه و از طریق ضحاک هم شبیه این نقل شده است. قال لما اطلق نبی الله صلی الله علیه و آله ابالبابه و اصحابه أتوا نبی الله باموالهم فقالوا یا نبی الله خذ من اموالنا این اموالی که اینها آوردند عینی بوده خوب آیه می گوید خذ من اموالهم صدقة ظهور در این ندارد که مطلق اموال حتی اموالی که به این شکل نیست می خواهد شامل بشود بنابراین خود آیه لااقل احتمالا اختصاص به خصوص اعیان. از روایات استفاده می شود که به دنبال این ماجرا اصل گرفتن زکات تشریع شده است یعنی اختصاص به اینها نداشته ولو نزول اولیه در مورد اعیان بوده ولی تعمیم پیدا کرده دیدم بعضی از مفسرین می گویند مرجع ضمیر اموالهم مومنین است انا انزلناه فی لیلة القدر. نه مرجع ضمیر هم همین گروه هستند ولی به تناسب اینکه ضمیمه اخذ زکات فراهم شده خداوند دستور اخذ زکات کلی را هم داده یعنی ابتدائا زکات در مورد این گروه بوده بعدا تعمیم پیدا کرده بعدا که تعمیم پیدا کرده ما از خصوصیات اینجور مورد نمی توانیم خیلی تعمیم استفاده کنیم توسعه از این مورد به سایر موارد است بنابراین خود این توسعه دلیل بر تعمیم نیست بله روایاتی که زکات را برای مومنان ثابت کرده آن را هم باید بررسی کرد اگر آن روایات توسعه گسترش داشته ظهور در توسعه داشته باشد خوب یک حرفی و الا نفس این آیه به تنهایی کفایت نمی کند این یک نکته .

نکته دوم اینکه اینکه آقای هاشمی می فرمایند که خذ قرینه بر این نیست که اموال اختصاص داشته باشد به اعیان چون آیه در مقام ارشاد به تعلق خمس است یک اشتباه شایع در کلمات آقایان است بعضی فکر می کنند که جمله ارشادی کأن اخبار است کأن مستعمل فیه آن اخبار است وقتی خداوند می فرماید مثلا اقرا فی الصلاة السورة که ارشاد به این است که سوره جزء نماز است بعضی خیال می کنند که این معناش این است که روایت این شکلی وارد شده که السورة جزء الصلاة نه معنای مستعمل فیه جملات انشایی که در مقام ارشاد به جزئیت و مانعیت و امثال اینها ثبوت حق است، مستعمل فیه آن همان مستعمل فیه اش است ولی مراد جدی یا به تعبیرما مراد تفهیمی آن چیزی دیگری است در واقع می گوید شما در نماز سوره را بخوان چون جزء نماز است شبیه کنایه، یعنی معنای ثانویه است که در طول آن معنای اولیه دلالت می کند اقرا فی الصلاة السورة در مقام محرکیّت است خود این دارد تحریک می کند شما در نماز سوره بخوان چون جزء نماز است خذ من اموالهم صدقه به پیغمبر دستور داده شده که از اموال اینها صدقه بگیر چون اینها حق فقرا به اموالشان تعلق گرفته است نه این که خذ من اموالهم صدقه مستعمل فیه آن این است اموال آنها متعلق زکات است که شما بگویید اطلاق دارد اموال همه چیزها را می گیرد خذ من اموالهم صدقه معنایش همین امر به پیغمبر است خذ من اموالهم صدقه وقتی مستعمل فیه اختصاص داشت به اعیان آن ارشادی که از آن استفاده می شود بیشتر از آن استفاده نمی شود تنها این مقدار استفاده می شود این چیزی که پیغمبر مامور به اخذ آن است حالا اگر این مطلب درست باشد من خیلی برایم ثابت نیست که اخذ قرینه باشد بر اختصاص اموال به اعیان چون ممکن است بگوییم اخذ از اموال مراد این نیست که از خود عین گرفته شود چون در مورد زکات می شود از قیمت هم گرفت. خذ من اموالهم ولو از قیمت. معلوم نیست خصوص اموال باشد. حالا اگر بپذیریم که اخذ قرینه است مجرد ارشاد بودن قرینه بودن را از بین نمی برد روی این جهت یک بحثی است در اینکه آیا ما دلیل داریم که مثلا جزئیت سوره، برای عاجز از سوره هم وجود دارد جزئیت مطلقه یا ؟؟؟ فرض کنید گفتند که صل بوضوء مثلا آیا از استفاده می شود حتی جایی که انسان قدرت بر وضو هم ندارد باز شرط است که نتیجه این شود که انسان مامور به صلاة در این فرض نیست چون صلاة مع الوضوء ماموربه است وقتی به جزء آن قدرت نداشتیم کل آن مامور به نیست. یا نه ما دلیلی بر شرطیت مطلقه نداریم این بحث را مرحوم شیخ مطرح می کند که آیا اثباتا ادله برای شرطیت مطلقه که زمان نسیان را بگیرد زمان عجر را بگیرد داریم یا نداریم مرحوم شیخ یک عبارتی از وحید بهبهانی به نظرم نقل می کند که حاج اقا می فرمودند درست است تفصیلی قائل شده بودند که بستگی دارد دلیل دال بر جزئیت چگونه باشد یک موقع دلیل دال بر جزئیت لسانش این است که صل بطهارة صیغه امر است یا اقرا فی الصلاة السورةَ یک موقع نه. به صیغه اخبار است السورة جزء من الصلاة ، الطهارة شرط للصلاة ، لاصلاة الا بطهور، جملاتی که جنبه شرطیت را می رساند آنجا که شرطیت را می رساند اطلاق اقتضا می کند که چه آن شرط مقدور باشد چه نباشد می خواهد شرطیت را برساند ولی جایی که مدلول مطابقی آن امر است آن نه استفاده نمی شود بعضی به تفصیل ایشان توجه نکردند و گفتند همه در مقام ارشاد است ولی اصل بحث این است که معنای ارشاد این نیست که جمله طلبیه مجازا در جمله اخباریه استعمال شده نه مراد جدی از این داعی این طلب، داعی این طلب و تحریک ارشاد به جزئیت است اگر تحریک به جزئیت خاصی باشد بیشتر از اون مقداری که این تحریک می کند اون مرشدالیه استفاده نمی شود این را حاج آقا تاکید می کردند که کلام وحید بهبهانی دقیق و درست است بنابراین خذ من اموالهم صدقه اگر اخذ قرینه باشد بر اینکه اموال اختصاص دارد به اعیان مجرد ارشادی بودن خذ من اموالهم صدقه این قرینیت را از بین نمی برد این دو نکته.

نکته سوم: خذ من اموالهم صدقه آیا در مقام بیان تمام شرایط زکات است ؟ در مقام بیان نیست مثل روایات دیگر ءاتوا الزکاة اقیموا الصلاة اما اینکه از همه اموال باید بگیریم از بعضی بگیریم و شرایط آن چیست در مقام بیان نیست بنابراین اطلاق مقامی مجموع ادله مهم است چون خود این در مقام بیان نیست اگر ادله حاصره اختصاص به اعیان داشته باشد اطلاق مقامی مجموع ادله شکل نمی گیرد بنابراین مهم آن ادله حاصره است که مفادش چه مقدار است. این است که مرحوم شیخ و حاج آقا رضا روی آن تاکید می کنند حرف دقیقتری است.

نکته چهارم: فرض کنید ظهور دارد خوب ادله حاصره آن را تخصیص می زند چون فقط نباید به خذ من اموالهم صدقه توجه کرد یک عام مخصصی هم داریم. ادله حاصره تخصیص می زند عمده این است که ببینیم ادله حاصره ظهور در اختصاص به اعیان دارد یا ظهور ندارد عرض کردم که خیلی ظهور روشنی ندارد اگر هم ظهور روشنی داشته باشد اگر دلیلی گفت در دیون زکات است راحت قرینه بر این پیدا می کند که مراد از انعام و اجناس اعم از اعیان و ما فی الذمه است عمده بحث را روی این چیزها باید برد که ظهور ادله حاصره ذاتا چگونه است مفادش به قرینه روایات دیگر که در خصوص دین وارد شده چی است آن مهمتر از این بحث هایی است که آقای هاشمی مطرح کرده است.

نکته پنجم: ما ادله عام دیگری داریم آن ادله این است که عین زکوی باید عند مالک باشد عندیت. ادله که عندیت را ثابت می کند آنچیزی که ما فی الذمه است عند مالک نیست هم مالی که شخصی باشد ولی غایب باشد آن را از تحت ادله خارج می کند هم ما فی الذمه را خارج می کند بنابراین خذ من اموالهم صدقه اگر مافی الذمه باشد ادله عندیت اقتضا می کند که در آن زکات نباشد بنابراین اصل اولیه عدم وجوب زکات در دیون است چون عندیت ندارد .

مهم آن ادله خاصه است که در خصوص دین وارد شده است اگر این روایات را حل کنیم خیلی راحت حل می شود حتی این روایاتی که در مانحن فیه گفته کسی که قدرت بر اخذ دارد زکات بر او واجب است با ادله ای که گفته باید عند باشد قابل جمع است این روایت کأن گفته در دست بودن یک معنای موسعی دارد آن چیزی که قدرت بر اخذ دارید کأن در دست شما است یک جنبه حکومت گونه نسبت به آن ادله عندیت پیدا می کند این نکته را می خواهم عرض کنم خود این ادله که می گوید اذا قدر علی اخذه خود همین ظهور دارد که زکات متعلق به عین است

این روایات ها می گوید چون شما قدرت بر اخذ دارید و می توانید این عین را مالک شوید شارع مقدس این قوه قریب به فعلیت را به منزله فعلیت فرض کرده کأن اصل را این گرفته که باید عین باشد در دست باشد می گوید این هم کأن مثل آن است یک نوع نازل منزله عین در دست قرارداده شده کأن اصل اولی این است که باید در دست باشد این هم چون قدرت بر اخذ داریم به منزله عین است اگر به نحو کلی کفایت می کرد قدرت بر اخذ چکاره است من نسبت به آن کلی مالک هستم آن چیزی قدرت بر اخذ ایجاد می کند قوه قریب بفعلیت در تمکن نسبت به عین است نسبت به ذمه اصلا قدرت داشته باشم یا نداشته باشم ذمه را مالک هستم مالکیت در ذمه، قدرت بر اخذ در آن دخالتی ندارد قدرت بر اخذ مقدمه است برای اینکه من بتوانم مالک عین بشوم کأن این روایت می گوید چیزی که موضوع زکات است ملکیت عین است این ملکیت عین اعم است از اینکه بالفعل مالک عین باشید یا قوه قریب به فعلیت که قدرت بر اخذ این قوه قریب به فعلیت را نسبت به عین ایجاد می کند خود این روایات هم از چیزهایی است که استفاده می شود که اصل اولی این است که زکات به عین باید تعلق بگیرد.

 علی ای تقدیرعمده این است که ما ادله خاصه را چگونه با هم جمع کنیم یکسری ادله داریم که نافی زکات در دین است یک عده روایاتی تفصیل داده گفته اگر قدرت بر اخذ داشته باشد زکات تعلق می گیرد اگر قدرت براخذ نداشته باشد زکات تعلق نمی گیرد (نکته ای را در پرانتز عرض کنم من کلمه مقرض یا مقترض را که به کار می برم معنای اعم مراد است یعنی من له الدین و من علیه الدین چون راحتر است تعبیر مقرض و مقترض این کلمات را به کار می برم که راحت بتوان بحث کرد)بحث این است که اصلا صورت مسئله ما از مصادیق حمل مطلق بر مقید است یا از مصادیق حمل عام بر خاص است چون تعبیرات آقایان مختلف است مثلا ظاهر تعبیر مرحوم شیخ عام و خاص بود و هذه الاخبار و ان کانت اخص من الاول در حدائق می گوید حمل مطلق الاخبار علی مقیدها یا در ذخیره حمل مطلق بر مقید تعبیرکرده است این داخل در کدام بحث است من توضیح دهم که مثال روشن حمل مطلق بر مقید را محور قرار دهیم و تحلیل کنیم ان ظاهرت فاعتق رقبة مطلق است ان ظاهرت فاعتق رقبة مومنة این مقید است.

بعضی تصور کردند در این بحث که مطلق را بر مقید حمل می کنیم در جایی است که هر دو مثبتین باشند و الا اگر نافی باشند لاشک که مطلق بر مقید حمل می شود در حالی که هیچ فرقی ندارد آن نکاتی که اینجا در بحث است چه مثبتین باشند یا به نحوی نافی باشند اعتق رقبة و لاتعتق رقبة کافرة فی الظهار عرض می کنم که هیچ فرقی نیست چون نکته ای که اینجا وجود دارد مشترک است.

در بحث حمل مطلق برمقید ما دو بحث داریم اول: تنافی بین مطلق و مقید از کجا ناشی شده است. بعد بحث این است که این تنافی ولو تنافی بدوی را چگونه برطرف کنیم جمع عرفی چیه؟ جمع عرفی به حمل مطلق بر مقید است یا حمل مقید بر استحباب است مثلا که افضل افراد است یا اجمال دارد ولی مرحله قبل از جمع عرفی این است که منشا تنافی بدوی بین مطلق و مقید چیست ؟

پاسخ مطلب است که کسی که آمده گفته من ظهار کردم این برا چی آمده سوال کرده برا اینکه تمام الوظیفه اش را از امام دریافت کند امام علیه السلام می فرماید اعتق رقبة یعنی تمام وظیفه شما عتق رقبه است یعنی هیچ وظیفه بیشتری ندارید نه وظیفه ای که قید همین وظیفه باشد مثل مومنه بودن رقبه و نه وظیفه جداگانه که واجب باشد علاوه بر عتق رقبه یک تصدقی هم بکنی. ان ظاهرت فاعتق رقبة هم تکلیف اضافی که در پوشش همین تکلیف بر گردن من می آید نفی می کند هم تکلیف مستقل دیگری را نفی می کند چون ظاهر دلیل این است که سائل در مقام سوال از تمام وظیفه است و امام هم این تمام الوظیفه را برای سائل بیان کنند از آن طرف اعتق رقبة مومنة می گوید تمام الوظیفه شما عتق رقبه نیست قیدی هم دارد باید مومنه باشد ظهور دلیل اعتق رقبة مومنة در اینکه این امر ، امر تعیینی است استحبابی نیست برای بیان افضل افراد نیست تعیینا باید شما عتق رقبه مومنه بکنید تا تکلیف را امتثال کرده باشید این ظهور با آن ظهور اعتق رقبة در اینکه مجیب در مقام بیان تمام الوظیفه است درگیر می شوند روی این جهت در مستحبات حمل مطلق بر مقید مطرح نیست اونجور که حاج اقا هم توضیح می دادند. اینکه در مستحبات بر مطلق بر مقید حمل نمی شودبه خاطر اینکه در مستحبات نه سائل معمولا در مقام سوال از تمام مستحبات است ونه امام در مقام تمام مستحبات است لذا ممکن است اصل عتق رقبه یک استحبابی داشته باشد عتق رقبه مومنه یک استحبابی داشته باشد فرض کنید طرف می گوید امروز جمعه است چکار کنم می فرماید غسل جمعه کن امام در مقام بیان آداب غسل جمعه نیست اصل غسل جمعه را بیان می کند بعد در پاسخ به فرد دیگری ممکن است آداب بیشتری را بیان کند کما اینکه نسبت به ظاهر احکامی که در روز جمعه است ظهوری ندارد نسبت خصوصیات آن هم ظهوری ندارد فرض کنید می گوید من نصف شب بیدار می شوم چکار کنم می گوید نماز شب بخوان. بفرد دیگری می گوید نماز شب را با این آداب بخوان با تناسب ظرفیت مخاطبین فرق کند علتی که در مستحبات حمل مطلق بر مقید نمی شود است که نه سائلین نه ائمه علیهم السلام هیچکدام در مقام بیان تمام المستحبات نیستند به تناسب برای افراد مختلف بیان می شود اما وظیفه واجبی فرق دارد چون می خواهد از جهنم نجات پیدا کند این مستحب عقابی و جهنمی در آن مطرح نیست تفاوت جوهری دارد .

با توجه به نکته ای که عرض شد بحث وحدت حکم که حکم واحد است یا نیست توی این بحث ها جا ندارد چیزهایی گفتند که اجنبی از بحث است.

اعتق رقبة همچنان که نفی وجوب شیء در ضمن عتق رقبه می کند نفی وجوب شیء اخر هم می کند حکم عتق رقبه غیر از تصدّق است ولی این دال بر نفی تصدق هم می کند وحدت حکمی که آقایان می گویند در همان حکم عتق رقبه. این نکته ای که اینجا وجود دارد از بحث های وحدت و تعدد و اینا نیست نگاهی که ما در وحدت و تعدد در این بحث ها داریم غیر ازنگاه آقایان است.

 این بحث ها همه در جایی است که عتق رقبه به نحو نوعا در جاهایی است که به نحو صرف الوجود مطرح است می گوید ان ظاهرت فاعتق رقبة ولی در جاهای که به نحو مطلق الوجود است مثلا یک دلیل گفته اکرم العلماء یک دلیل گفته اکرم العلما العدول . اکرم العلما که انحلالی و استغراقی است این بحث حمل مطلق بر مقید اینجا نیست چون اکرم العلماء با اکرم العلماء العدول مدل بحث حمل مطلق بر مقید که در مقام بیان تمام الوظیفه باشد و امثال اینها نیست آن یک چیز دیگری است اکرم العلما العدول. قبلش من بحث سابق را یک تکلمه بزنم آن که عرض کردم در حمل مطلق بر مقید نافی باشد اگر نافی هم باشد منشا تعارضش این است که چون مطلق ما تمام الوظیفه را بیان می کند این دلیل نافی می گوید تمام وظیفه عتق رقبه نیست عتق رقبه غیر مومنه کافی نیست چون منافات دارد با تمام الوظیفه بودن عتق رقبه حمل مطلق بر مقید می شود فرض کنید اینجا هم اصل اینکه ظهورش به خاطر این است که ظهور دارد که عتق رقبه مومنه کفایت نمی کند حالا اگر این را حمل بر استحباب کردید یعنی عتق رقبه کافره فرد خفی آن است حمل بر کراهت کردید همان بحث حمل مقید بر استحباب حالا چون نافی است حمل بر کراهت . آن مباحث می آید اینجور نیست در جایی که یک مطلق باشد یک مقید به منفی باشد دیگر بحث حمل بر استحباب و آن چیزها نیاید. ممکن است بگوییم دلیل گفته اعتق رقبة دلیل دیگر گفته لاتعبق رقبة کافرة عند الظهار حمل بر کراهت می کنیم می گوییم عتق رقبه کافرة مکروه است علتی که اینا تنافی دلیل در عدم الکفایة بود این منشا تعارض بود ممکن است از این ظهور رفع ید کنیم بنابراین همان بحث هایی که در حمل مطلق بر مقید مطرح است که آیا باید مطلق را بر مقید حمل کنیم یا در مقید تصرف کنیم اینجا هم همان بحث ها می آید. بعضی عبارت ها دیدم تا شروع می کنند به این بحث، می گویند که اگر مطلق و مقید متنافیین باشند فلاشبهة فی حمل المطلق علی المقید نه اینجور نیست .

یک دلیل می گوید اکرم العلماء یک دلیل می گوید اکرم العلماء العدول تنافی این دو از کجا ناشی می شود ؟ از اینجا ناشی می شود که اگر اکرم العلماء العدول مفهوم داشته باشد تنافی دارد اگر مفهوم نداشته باشد تنافی اصلا ندارد مثبتین هستند یک دلیل می گوید همه علماء واجب الاکرام هستند یک دلیل می گوید فقط علمای عدول واجب الاکرام هستند تنافی ندارد مثلا موردی که قطعا تنافی ندارد مثلا سوال می کند که زید عالم است اکرامش کنم؟ امام می فرماید که اکرمه. دلیل دیگری هم داریم که مطلق عالم را گفته اکرام کن این دو با هم تنافی ندارند آن چیزی که در اینجاهایی که به نحو صرف الوجود نیست به نحو مطلق الوجود است به نحو انحلالی است به نحو عام استغراقی است منشا تعارض می شود آن است که آن خاص آن مقید مفهوم داشته باشد وقتی مفهوم داشته باشد بحث تخصیص عام و خاص است یک دلیل گفته اکرم العالم یک دلیل گفته لایجب اکرام العالم غیر العادل آن عام است این خاص . داخل در عام و خاص است با توجه به این توضیح ما نحن فیه داخل در عام و خاص است چون یک دلیل می گوید لیس فی الدین زکاة این انحلالی است یک دلیل دیگر می گوید در عینی که یقدر علی اخذه زکات است این مخصص آن عام است.

وقت گذشته فردا این را توضیح بدهم که بین حمل مطلق بر مقید و عام بر خاص یک جهات مشترکی وجود دارد به خاطر همین قاطی شده است بعضی از نکات مشترک اینجا وجود دارد. که جلسه آینده عرض خواهم کرد. خیلی مهم نیست که ما این را از باب حمل مطلق بر مقید بگیریم یا از باب تخصیص بگیریم که قول درست تر قول دوم است نکات مشترکی بین هر دو بحث وجود دارد که ما باید این نکات مشترک را حل کنیم که توی این بحث ها تاثیر گذار است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین